

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدَ اللهِ وَ عَلَی الْاَزْوَاجِ الَّتِی خَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّی سَلَامُ اللهِ اَبَدًا مَا
بَقِیْتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللهُ اَجْرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِكُمْ اَلسَّلَامُ عَلَی الْخُسَیْنِ وَ
عَلِی عَلِیِّ بْنِ الْخُسَیْنِ وَ عَلِی اَوْلَادِ الْخُسَیْنِ وَ عَلِی اَصْحَابِ الْخُسَیْنِ يَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَكُمْ
قَافُورًا قَوْزًا عَظِیْمًا.

اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلٰی ذٰلِكَ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ
اَلْعَصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ اَلْخُسَیْنِ ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلٰی قَتْلِهِ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنَّهُمْ جَمِیْعًا.

بحث در این بود که کیفیت اشتراط عقل و سایر شروط به چه نحوه هست؟ عرض شد که
در مسئله سه قول اساسی است. قول سوم تفصیل بود. بعضی از تفصیلی که بزرگان
فرموده بودند بیان شد. با بیان این اقوال و ادله‌ی این اقوال تا حدود زیادی سیمای بحث و
ادله‌ای که در مقام استناد به آن‌ها می‌شود روشن شد.

تحقیق نهایی‌ای که این‌جا عرض می‌کنیم این است که... که هم مختار روشن بشود و هم
در حقیقت منقح بشود اباحت گذشته، به این شکل عرض می‌کنیم که تازه فرض می‌کنیم
که موجب واجد تمام شرایط است و قابل شرایط در او منتفی است. و اُخری بالعکس،
قابل واجد شرایط است و موجب فاقد شرایط است. بنابراین در دو قائمه این‌ها را
بررسی می‌کنیم. اگر فرض کردیم که موجب واجد همه‌ی شرایط است؛ بالغ است، عاقل
است و راضی است و بقیه‌ی شرایط. مجموعاً شاید هشت صورت این‌جا وجود داشته
باشد که باید محاسبه بشود.

موجب واجد شرایط است، قابل شرط حیات ندارد. حالا اگر شرط حیات به این‌جور
نداشته که خود موجب در هنگام انشاء می‌دانسته که این میّت است خب این‌جا که روشن
است که اصلاً این فرض؛ تحقق آن، خودش بعید است بخاطر این که اصلاً انعقاد داعی بیع
برای میّت نمی‌شود. ولی اگر نه، خیال می‌کرده که نشسته بوده روز صندلی و مواجهه
داشته با آن می‌کرده و می‌گفته بعُتْکَ هذا و اتفاقاً آن سکتی کرده بوده فوت شده بود یا
این اعمی بود موجب و نفهمید که او الان فوت شده. که می‌شود ... همین بستگان ما که
هفته قبل رفتیم همین‌جور بود، گفتند روی صندلی نشسته بود و یک مرتبه دیدیم که نگاه
کردیم دیدیم فوت شده. حالا این با فاصله دارد می‌گوید بعُتْکَ هذه الدار مثلاً، خیال می‌کند

او زنده است معلوم شد که عندالایجاب او فوت شده، این که انقذاح داعی برایش شده ولیکن در واقع قابل میّت بوده. در این صورت که ظاهراً باید گفت بلاشکال این معامله باطل است از ناحیهی نسبت به این میّت.

حالا آیا این جا می توانند ورثه در این صورت قائم مقام بشوند یا نمی توانند بشوند؟ مسئله آخری، که ان شاءالله بعداً این بحث را عنوان می کنیم. ما فعلاً این که قابل اجازه هست یا نیست؟ و به عبارت دیگر صحت تعلّیه دارد یا ندارد این را مورد بحث قرار نمی دهیم الان می خواهیم ببینیم صحت فعلیه دارد یا ندارد؟ نه صحت فعلیه حتماً ندارد. اما آیا صحت تعلّیه دارد یا ندارد؟ این بحثی است که بعداً مطرح می شود.

صورت دوم این هست که موجب همهی شرایط را دارد ولی قابل شرط رضا را ندارد. الان می داند آن راضی به این معامله اصلاً نیست؛ قابل در وقتی که او دارد می گوید بعثک هذه الدار. ولی بعد از این که این گفت بعثک هذه الدار، همین در اثنای این که او دارد می فروشد ممکن است یک کسی بالاخره یک صحبتی با او می کند و خب خصوصیات آن مبیع را به او تذکر می دهد و این که کلاه سرت می رود، در اثر القائنات او، راهنمایی های او، یا تصمیم خودش عوض می شود. بعد از این که بایع ایجاب را خواند نه در زمانی که او داشت ایجاب را انجام می داد بعد از او صار راضیاً. که هنگام انشاء بیع از طرف موجب لم یکن راضیاً. اما بعد از پایان یافتن ایجاب حالا صار راضیاً. آیا این جا درست است یا درست نیست؟ ظاهر امر این است که لاشکال فیه که درست است. چون انقذاح داعی در نفس موجب که می شود بخصوص اگر موجب خیال می کرده که راضی هست. اگر موجب یقین به عدم رضایت هم داشته باشد خب رجاء می گوید ما رجاء انشاء می کنیم، لعل دارند افراد هم با او صحبت می کنند شاید خودش هم توجه پیدا بکند راضی بشود. بنابراین انقذاح قصد برای انشاء در نفس موجب قابل تصور است و هیچ دلیلی هم نداریم بر این که رضایت حین انشاء موجب باید از طرف قابل باشد، بر این مسئله ما دلیلی نداریم. پس در این صورت هم می توانیم بگوییم که لا بأس.

س: به این بر نمی گردد که حقیقت بیع را چی بدانیم؟

ج: هر چه بدانیم.

س: نه ... در زمانی که مالک دارد اعتبار می کند باید یک مشتری باشد.

ج: هست. راضی فقط نیست ولی هست خطاب هم به او می کند. می گوید بعثک. هم قابل مخاطبه هست همه چیز.

بلکه شاید می گوید ما اصلاً این را می گویم می داند الان راضی نیست که با همین گفتهی ما و این ها شاید ایجاد رضایت هم در نفس او بشود با یک تیر دو تا نشان می زنیم. چه مشکلی دارد؟ حتی بگویید معاهده است خب معاهده هم بعد آن قبول می کند معاهده انجام می شود دیگر، اگر بگوییم معاهده هم لازم است. مشکلی ندارد علی کلّ المبانی این جا ... بله حالا یک مطالبی که دیگر طبق عرایضی که قبلاً کردیم و مطالبی که گفته شد در بعضی نسبت دادند من حالا خودم نسبت نمی دهم الان، ولی بعضی از اساتید نسبت دادند به شیخ اعظم که ایشان در صورتی که او راضی نباشد، در حین انشاء موجب استفاده کردند از کلام شیخ اعظم که این معامله باطل است چون التزام.... در حقیقت آن در اثر عدم رضایت ملتزم نمی شود.

س: ... این کلام شیخ بود، عین عبارت را خواندید.

ج: وقتی راضی نیست؟

س: بله موقع ایجاب اگر مشتری راضی نباشد این را جزو آن ...

ج: بله من حالا یادم رفته. اگر بود که بله، که شیخ فرموده چون وقتی او راضی در آن موقع نباشد این دو تا التزام به هم گره نمی‌خورد. پس عقد درست نمی‌شود. خب دیگر این‌ها چون جواب‌های آن داده شد که اولاً ما عقد نمی‌خواهیم در حین چیز ... عقد ما نمی‌خواهیم اصلاً. آن دارد می‌گوید مَلِكُكَ هَذَا، خودش که راضی هست بعداً وقتی او رضایت پیدا کرد و قبول کرد خب آن آثار بار می‌شود یعنی همان فرمایش مرحوم امام قدس سره که فرمود حقیقة البیع، همان‌طور که خود شیخ هم تعریف کردند حقیقت بیع سببی چه هست؟ تملیک عین بعوض. خب تملیک عین به عوض که کرده است. و التزام اصلاً توی معنای بیع التزام نیفتاده. التزام امری است که بعد از این که این انشاء شد و آن مال او شد این ملتزم است به این که بر اساس او ملتزم است وفاداری کند تحویلش بدهد و امثال ذلک. و الا حقیقت خود بیع التزام هم نیست تملیک است.

س: التزام هم باشد ...

ج: اگر التزام هم بگویم گفتیم عقد ... همان توضیح مرحوم آقای خوئی می‌آید که خب در نفس او که التزام وجود دارد او که دارد عقد را می‌خواند بعد هم که او آمد و قبول کرد این به آن می‌چسبد می‌شود عقد. فلذا این‌ها را دیگر من تکرار نمی‌کنم چون در ضمن آن حرف‌های گذشته این مبانی این مطالب گفته شده دیگر. فقط می‌خواهم برای این که منقح بشود صور، احکامش طبق گفته‌های گذشته چه می‌شود عرض می‌کنیم که منظم بشود.

خب این هم در صورتی که مشتری راضی نباشد و بعد راضی بشود.

سوم در جایی که مشتری بالغ نباشد، این شرط بلوغ برای مشتری نباشد او می‌گوید بعثک هذه الدار، و آن موقعی که دارد انشاء بیع می‌کند موجب، او بالغ نیست. ولی بعد از آن بالغ می‌شود. حالا چون دو سه دقیقه مانده، یک ساعت مانده، نیم ساعت مانده به بلوغش، آن دیگه بعدش هم بالغ شد. خب بعد از این که بالغ شد می‌داند او ایجاب کرده می‌گوید قبلت. این چه اشکالی دارد؟ بنابراین در این صورت هم باید گفت که مشکلی نیست و این بیع قهراً صحیح است و نافذ است ولو این که او در موقع ایجاب او... و ما از ادله‌ی اشتراط بلوغ این استفاده را نکردیم از ادله‌ی اشتراط بلوغ که بلوغ شرط است حتی در زمان ایجاب موجب، چنین اطلاقی از ادله‌ی بلوغ استفاده نمی‌شود.

س: حاج آقا همین‌جا می‌توانیم گریز بزنیم به این معنا که اگر در موقع گفتن موجب بگوید بعثک هذه الدار، او مجنون بود بلافاصله دو دقیقه بعد از جنون دربیاید؟ بگوید قبلت.

ج: می‌گوییم حالا. شما صوری را که داریم می‌گوییم همین است دیگر، حالا یکی هم جنون است. حالا پس اول چه شد؟ گریز لازم نبود این‌ها اصلاً در قائمه وجود دارد.

پس صورت اول این بود که حیات نداشته باشد، دوم این بود که رضایت نباشد، سوم این بود که بلوغ نباشد، چهارم این است که عقل نباشد.

س: ... بلوغ و تراخی را محقق بیع نمی‌دانید جزو شروطی است که ملحق می‌شود به بیع؟

ج: بله یعنی مسلّم عرفاً و عقلاً که در ماهیت بیع دخالت ندارد شرط شرعیّ او عقلاً، برای نفوذش هست برای صحّت فعلیه آن هست. این هست و دلیلی ما نداریم که صحت بیع و نفوذ بیع شرعاً یا عقلاً، مشروط است به این که وقتی موجب دارد انشاء بیع می‌کند باید مشتری بالغ باشد نه اگر بعد از آن، وقتی بالغ شد بپذیرد و قبلت را بگوید به شرطی که سایر شرایط باشد یعنی مثلاً موالات اگر گفتیم که لازم است حفظ شده باشد و امثال ذلک، شرایط دیگر باشد این‌جا من حیث هو این شرط داریم بحث می‌کنیم. این ...

س: این شرایط را فرض بفرمایید تحقق بیع است بیع محقق شده حالا شرایط آن ...

ج: بله حالا این‌ها بعضی از آن‌ها شرط تحقق است اصل تحقق ماهیت است بعضی از آن‌ها ممکن است که نه شرط صحّت فعلیه آن باشد.

اما چهارم: چهارم این است که اگر مشتری و قابل در هنگام انشاء موجب مجنون بود، عقل نداشت خب در این صورت تارة آن بایع آگاه است به این که این الان این مجنون است و خطاب به مجنون می‌کند می‌گوید بعثک هذه الدار. تارة این که نه نمی‌دانیم مجنون است، فاصله هم دارد حالا یک مرتبه طرئ علیه الجنون و او متوجه نشد بر اساس این که قبلش نشسته بودند با هم... یک آقای مدرس کفایه حوزه علمیه بود معاذالله همین حالت برای او پیدا شده یا جنون برایش پیدا شده برده بودند همین تیمارستان، یک از رفقای او هم رفته بود آن‌جا دیدم با هم بحث می‌کنند گفت چرا این را آوردند این‌جا؟ همان حرف‌های علمی و إن قلت و قلت‌های کفایه و فلان و این‌ها. بعد به او گفته بود خب شب پیش من بمان و این‌ها، گفته بود باشد این که عاقل است بنده‌ی خدا خیلی هم دلش سوخته بود که این عاقل است برداشتند آوردند او را دیوانه‌خانه. خب شب همان‌جا می‌ماند ولی یک خرده که از شب می‌گذرد بعد این آن جنونش گل می‌کند و حال من دیگر بقیه آن را که چه کار کرده بود و این‌ها ...

س: قابل گفتن نیست.

ج: بله یک کاری کرده بود مثلاً، بعد او را مجبور کرده بود که باید بخوری مثلاً. این جور معاذالله.

خب این پس اگر آن موقع می‌داند که این مجنون است این‌جا ... ولی می‌داند مجنون است درست است ولی افاقه پیدا می‌کند خب می‌گوید حالا ما در زمان جنون به او می‌گوییم کار داریم می‌رویم می‌گوییم بعثک هذا الكتاب، بعد کسانی هستند به او می‌گویند آقا این فروخت به شما، آن هم می‌گوید قبلت، وقتی که از جنون درآمد. آیا این معامله باطل است؟ بایع و موجب در حال جنون او، بیع را انجام داد ایجاب را، به چی؟ به این که می‌داند این ادواری هست. و حالش خوب خواهد شد و مطلع خواهد شد که او ایجاب را انشاء کرده است. و او بعد مطلع شد و گفت. خب این‌جا هم قصد متمشی می‌شود از او، مخاطبه هم که گفتیم که جزو ماهیت بیع و از لوازم لاینفک بیع نیست که بخواهد مخاطبه کند که بگوییم قابل خطاب نیست. خطاب اصلاً نمی‌کند می‌گوید بعث هذه الدار لهذا المجنون، یا هذا الرجل، بعداً هم او مطلع می‌شود و قبول می‌کند. خب این چه اشکالی دارد؟ بر اساس فرمایش مرحوم امام قدس سره که خیلی واضح است توضیحاتی که

ایشان دادند و ما تقویت کردیم دیدیم فرمایش ایشان این‌جا فرمایش متینی است بر اساس فرمایشات بله آن‌هایی که می‌گویند مخاطبه لازم است و امثال ذلک اشکال دارد ولی چون قبول نکردیم این را، بنابراین در این‌جا مشکلی ندارد که ایجاب را آن می‌خواند می‌گوید که من تملیک به او کردم آن هم صلاحیت دارد مثل مِیت نیست که اصلاً صلاحیت نداشته باشد. او آدمی است که صلاحیت برای مالک شدن دارد چون مجنون مالک می‌شود. صلاحیت برای مالک شدن که دارد فلذا اگر کسی مجنون است و موّرت او از دنیا رفت، خب ارث به او می‌رسد نمی‌شود گفت مالک نیست مجنون قابلیت تملّک دارد مالک می‌تواند بشود پس این را تملیک او می‌کند در مقابل فلان عوض، وقتی او افاقه پیدا کرد و مطّلع شد می‌گوید قبلت.

س: صلاحیت مخاطبه هم خودش تأثیر دارد دیگر؟ ...

ج: بله مجنونی که در مراتب پایین باشد یعنی خیلی جنونش غلیظ نباشد مخاطبه می‌شود کرد.

س: ...

ج: خیلی جاها بله با مجنون‌ها مخاطبه هم می‌کنند و موردی ندارد.

خب این هم ... بعضی وقت‌ها حرف‌های حسابی می‌زنند. پدر ما رحمة الله علیه می‌فرمود در جهرم که ایشان شهرشان بود و برای تبلیغ می‌رفتند می‌گفتند یک گدایی بود که مجنون هم بود بعضی وقت‌ها به من برخورده بود و مثلاً پول می‌خواست گفتم همراه من چیزی نیست. یک دفعه‌ای توی یک کوچه‌ای به من برخورد یک بقالی هم باز بود به من برخورد خودش دفع دخل مقدّر کرد گفت اگر هم چیزی پیش تو نیست الان این باز است قرض کن بده بعداً بیا قرضت را ادا کن. خب پس مجنون گاهی می‌شود.

پس بنابراین در این صورت هم می‌توانیم بگوییم اشکالی ندارد.

س: ...

ج: بله حالا ما ببینید بر سر ایقاع بودن هم، که این کلمه را به کار ببریم که ایقاع، سر این به کار بردن، اگرچه حق است و ایشان در این مجلّدات بیع‌شان جاهای مختلف، در جلد‌های مختلف بر این پای فشرده‌اند که اصلاً ایقاع، البته عقد بیع سببی، یعنی آن که از بایع سر می‌زند. و بعد از این که از او سر زد او قبول کرد این‌جا یک معاقدہ درست می‌شود یک عقدہ درست می‌شود یک عقد درست می‌شود. اما می‌گوییم حقیقت بیع غیر از تملیک عینِ بعوض که چیزی نیست و شبیه این‌ها، حالا این قابل اصدار از این بایع هست به قصد جدی، آن هم که قبول می‌کند بعداً، خب پس چه حالت انتظاری دیگر باقی نمی‌ماند تمام ارکان نقل و انتقال محقق می‌شود.

س: حاج آقا این گزاره هم مفهوم است در کلام شما که این انشاء در حال اعتبار باقی می‌ماند و از بین نمی‌رود که بعضی شبهه کرده بودند در همه‌ی ...

ج: بله آن هم باقی می‌ماند بله.

س: عقلاء چنین عقدی را عقد حساب می‌کنند ...

ج: عقد حساب نکن، ما اصلاً به عقد کار نداریم. گفتیم دیگر، به عقد کار نداریم شما هی حرف عقد را چرا می‌آورید جلو؟ اَيُّهَا الْفُقَهَاء، آخر امام حرفش این هست دیگر، عقد را ما چکار داریم؟ ما می‌گوییم بیع، تملیک عین بعوض، این تملیک کرده یا نکرده، انشاء تملیک بعوض کرده یا نکرده؟ خب کرده. خب آن هم که قبول می‌کند بعداً. خب چه کمبودی داریم؟ این اشتباه از همین‌جا رخ داده که بیع عقد، معاهدۀ، معاهدۀ، معاهده این‌جا نمی‌شود با مجنون بست، نمی‌دانم با چی بست. این جوری حساب شده دیگر. خب حرف این است که مگر این بیع معاهده است؟ مگر آن که از بایع سر می‌زند ابتداءً معاهده است؟ مگر معاهده است؟ آن عقد تملیک عین بعوض است. خب تو تملیک عین بعوض را دارد انشاء می‌کند و تمام کار از او سر می‌زند چیز باقیمانده‌ای به قول ایشان ندارد که موجب یا قابل بخواهد در ماهیت بیع دخالتی بکند، ماهیت انجام شده را می‌پذیرد، هیچ کمبودی وجود ندارد دیگر می‌خواهید او چکار کند؟ این گفته من این را تملیک کردم در مقابل این که او مال من باشد. عقد همین است این چیزی باقی نمانده که. او فقط قبول می‌کند همین، والا چیزی باقی نمانده فلذا بر این اساس ایشان می‌گوید که این ایقاع است. چیز باقی‌مانده‌ای ندارد که برای قابل بیاید تتمیم بکند تکمیل بکند. باقی‌مانده‌ای ندارد.

س: پس بر این مبنا عقلاء چنین انشایی را مؤثر می‌بینند؟

ج: بله مؤثر می‌بینند. هم عقلاء مؤثر می‌بینند و هم شارع فرموده که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» به اطلاق آن تمسک می‌کنیم، عقلاء را هم کار نداریم. حالا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» که می‌گوییم از باب مثال هست و الا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» تمسک به آن اشکال دارد بخاطر این که در مقام بیان نیست احل الله البيع در کتاب خدا. همان‌طور که میرزای رشتی و خود امام و کسان دیگر فرمودند. این آیهی شریفه در مقام بیان نیست. اما حالا تداول که گفته می‌شود «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» به ادلهی دیگر «تِجَارَةً عَنْ تَرَضٍ» و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» که در بعضی از روایات وارد شده. به آن‌ها تمسک می‌کنیم.

س: استاد این که می‌گویید برای خریدار هیچ چیزی باقی نمی‌ماند در واقع فروشنده فقط دارد مبیع را به ملکیت او در می‌آورد.

ج: در مقابل این که آن هم مانع آن باشد، بیع هم همین است. به او می‌گوید همین را قبول کردم مگر چکار می‌کند؟

س: نه در مقابل این که او بپذیرد ثمن را ...

ج: نه در مقابل پذیرش او نیست، مثل هبه‌ی معوضه، به این که تو هم چیزی به من، نه در مقابل پول است.

س: مگر می‌تواند ثمنی را که در ملک خودش ... انشاء کند ملک خودش بگیرد؟

ج: بله انشاء آن را می‌کند او اگر قبول کرد.

س: نه هر کدام انشاء می‌کنند این انشاء می‌کند که مبیع به ملک او برود خریدار هم انشاء می‌کند که ثمن به ملک او برود؟

ج: نه دو تا ایجاب نیست و الا اگر این باشد دو تا ایجاب است دو تا بیع است.

س: نه حقیقت قبول این هست؟

ج: این نیست می‌گوید آن کاری را که تو کردی قبول.

س: صلاحیت ندارد اصلاً نسبت به ثمن او؟

ج: صلاحیت دارد صلاحیت آدم دارد بر این که این انشاء را بکند اگر او قبول کرد اثر بر آن بار می‌شود؟ چه اشکالی دارد؟ هم خدا این حق را داده و هم عقلاء این حق را دادند که بیاید بلبه این انشاء را بکند منتها می‌گویند اگر دیگری قبول کرد، اشکالی ندارد.

س: دعوا در واقع بر اثر همین است که بعضی عقلاء این را این جوری تفسیر نمی‌کنند می‌گویند تو مالک مبیع هستی، مبیعت را بده برود آن هم مالک ثمن است آن هم ثمن خودش را بدهد.

ج: پس آن چه حقی دارد بگوید در مقابل او؟ او که همین را دارد می‌گوید بعثک هذا بهذا. چه حقی داری؟ اگر این جوری باشد که شما فکر می‌کنید اصلاً نمی‌تواند بگوید بعثک هذا بهذا. این هم حق ندارد بگوید فلذا می‌گوید بعثک هذا بهذا، نه بعثک هذا ببيعک یا تمليکک، در مقابل تمليک او و فعل او قرار نمی‌دهد، در مقابل خود پول او قرار می‌دهد در مقابل کالای او قرار می‌دهد این جوری هست. منتها این کاری را که او دارد انجام می‌دهد این اثرگذاری آن، این انشاء، اثرگذاری این است که او قبول کند.

س: شرط بیع مسببی است. ...

ج: بلبه آن بعد از این که او قبول کرد یک بیعی که به آن می‌گوییم بیع مسببی و یک عقده‌ای، آن هم در عالم اعتبار محقق می‌شود.

س: ...

ج: همین بیع لازم الاجرا می‌شود وقتی که آن قبول کرد. وقتی آن قبول کرد چون این مال این شده و آن هم مال این شده لازم الاجرا می‌شود. حتی این جا ممکن است بگوییم همان طور که حالا بحث‌های بعدی خواهد آمد و بعضی از بزرگان هم شاید فرمودند اصلاً وجوب وفاء به این معاملات و این‌ها نه از باب این است که «اوفوا بالعقود» بخواهیم بگوییم از باب این است که وقتی معامله تمام شد و او قبول کرد این متاع شده مال او، آن ثمن مال من، از باب این که من تصرف در مال دیگری نباید بکنم نباید مال دیگری را حبس کنم باید به او بدهم چون مال اوست. آن ثمن هم مال من شد که من بایع بودم. از این باب است آن مال اوست این هم مال این است. به نفس این که او گفت قبلت، آن انشاء اثر خودش را می‌گذارد. انشاء اثر خودش را که گذاشت این مال مردم است. لایجوز حبسه، لایجوز تصرف فیهِ و امثال ذلک. پس باید به او بدهد. بلبه یک جا ممکن است شارع بیاورد یک احکام خاصی را بفرماید مثلاً در باب بیع صرف یک چیز خاصی را بفرماید یک جایی بگوید که باید قبض و اقباض بشود چه بشود آن‌ها را دخیل بکند، آن بلبه، هر جا تصرفی فرمود شارع علی عین، و الا چیزی ندارد.

خب این هم صورت چهارم بود. صورت پنجم مغمی علیه، بایع موجب، همه‌ی شرایط را دارد مشتری مغمی علیه است.

س: ... این را جدای از عقد حساب کردید؟ ...

ج: بله عقل خودش زیرمجموعه‌هایی داشت دیگر. این‌ها را جدا کردیم مجنون عقل ندارد پس باید مجنون نباشد حالا بعداً هم خواهیم گفت که ما واقعاً بگویم عقل شرط است؟ یا بگویم جنون نباید داشته باشد؟ جنون نداشته باشد. این‌جا آثاری بر آن مترتب می‌شود که ان شاءالله بعداً می‌گوییم اگر بگویم عقل شرط است این در جایی که مشتری و بایع شخصیت حقوقی است، عقل ندارد که، اما اگر بگویم جنون مانع است این خب شخص دوم که مجنون نیست عاقل اگر نیست مجنون هم نیست، مغمی علیه هم نیست، سکران هم نیست. اگر بگوی عقل شرط است توی هچل می‌افیم که آن را چه کارش کنیم؟ اما اگر بگویم نه عقل شرط نیست نمی‌گوییم عقل شرط است روایات و این‌ها هم که نگفت عقل. گفت «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الْمَجْنُونِ»، خب این که مجنون نیست. بانک که مجنون نیست فلان شرکت که مجنون نیست. مسجد ... و این که همه قبول دارند ضرایح مقدسه، حرم‌های مقدسه، نمی‌دائم مساجد، حسینیه‌ها، و امثال این‌ها چیزی به آن می‌فروشیم و از آن می‌خریم، این‌ها ... شرط مگر دارند؟ حالا این را بعداً خواهیم گفت که این شرایط با آن چه جور جور درمی‌آیند. حالا یا همین‌جا باید این بحث را بکنیم که نسبت به شخصیت‌های حقوقی چه می‌شود؟ یا بگذاریم وقتی که پنج شرط را گفتیم بعد نسبت به کل، به مجموع بحث بکنیم راجع به آن‌ها.

اگر اجازه بدهید من این فهرست خیال می‌کردم که کاری ندارد این فهرست زود تمام می‌شود. در مغمی علیه هم همین‌جور است وقتی در مجنون گفتیم اشکالی ندارد به طریق اولی در مغمی علیه اشکالی ندارد.

س: حالت دوم ...

ج: احتمال هم اگر بدهد همین‌جور است.

اما اگر می‌داند للتالی، این مجنونی است که هرگز خوب نخواهد شد. خب این‌جا هم می‌تواند بگوید فروختم به این که ولیّ او بیاید قبول بکند. حالا ولیّ او یا ولیّ قهری دارد یا ولیّ شرعی دارد. خب آن می‌تواند قبول بکند. پس در مغمی علیه هم که می‌شود پنجم همین‌جور است مثل مجنون که بالاتر نیست در نائم واضح‌تر ... در مغمی علیه، من این جهت را هم عرض بکنم. در مغمی علیه... خب بر اساسی که گفتیم در مجنون اشکال ندارد در مغمی علیه هم باید بگویم اشکالی ندارد. منتها بعض اساتیدنا دام ظلّه در مجنون و مغمی علیه شبهه‌ای اجماع دارند. که یک تعبّدی هست کائنّه، و می‌فرمایند که شبهه‌ای اجماع در مورد مغمی علیه و لابد به طریق اولی در مجنون، شبهه‌ای قوی‌ای است که شارع تعبّد فرموده به این که نباید مغمی علیه باشد، نباید مجنون باشد. و این براساس این که شبهه‌ای اجماع هست احتیاط واجب ایشان فرمودند در بیع. خب عرض کردیم به این که بالاخره این اجماعات، این‌جاها خیلی اجماعات قوی‌ای نیست، این مسئله هم خیلی در همه‌ی کلمات مطرح نیست البته معلوم است که احتیاط هست الان علی کلّ حال و گاهی هم از این‌ها خلاف احتیاط لازم می‌آید باید این‌جا گفت مراعات الاحتیاط بکنید حالا اگر آن فروخته و آن هم قبول کرده خب این‌جا چون به حسب قواعد اشکال ندارد مراعات احتیاط آن چیست؟ این نیست که آثار ملکیت او را بار نکنیم این است که حالا یا بروی از او رضایت بگیری یا بالاخره یک کاری بکنی ... نمی‌شود بگویم که الان ملک او نیست، خب ادله که می‌گوید ملک او هست حالا شما به خاطر اجماع بخواهید احتیاط بکنید این‌جاها باید مقتضای احتیاط مراعات بشود اگر می‌خواهید نه این که احتیاط بکند بگوید

این بیع را باطل بدانی و آن ثمن را بدهی به او و ثمن را از دست او بقاپی و دریاوری، این نمی‌شود.

و اما اگر نائم شد که صورت ششم است. نائم بود ثمّ استیقبض، حالا یا می‌دانست نائم است یا نمی‌دانست نائم است. خب بعد استیقبض، این هیچ اشکالی ندارد در مورد نائم هیچ اشکالی ندارد و آن اجماع و این‌ها هم نیست. فلذا شیخنا الاستاد هم دام ظلّه در مورد این می‌گوید لابس در مورد نائم.

و بعد هفتم، سکران است. که باز آن‌جا هم همین‌جور است اشکالی در آن نیست و ما تعبّد خاصی هم در مورد سکران نداریم. خب می‌فروشد به سکران، سکران وقتی از حالت سکر درآمد و عاقل شد می‌گوید قبلت. بعدش غافل؛ همان مثالی که مرحوم آقای خوئی به سیره تمسک فرمودند آن تاجر مثلاً توی بمبئی نشسته یک ایمیلی می‌فرستد برای طرفش مثلاً در قم که فلان متاع را به تو فروختم و آن اصلاً آن موقع غافل از همه چیز هست. ان شاءالله دارد زیارت می‌کند یا نماز می‌خواند که غافل از ماسوی‌الله تبارک و تعالی است بعد یک دفعه می‌رود ایمیل را نگاه می‌کند می‌بیند همان موقع برای او آمده، می‌گوید قبلت، اشکال دارد؟ نه.

بنابراین این صور ثمانیه که اهمّ صور هست حالا شاید مثلاً یک صور دیگر هم شما حالا ... که حالا به ذهن من غیر از این هشت تا نیامد. این صور ثمانیه اگر موجب فرض کردیم در این صور ثمانیه واجد شرایط است و قابل فاقد است به یکی از صور ثمانیه، گفتیم که در غیر آن‌جایی که میّت است در غیر آن‌جا لابس و لاشکال.

اما در میّت چرا گفتیم اشکال دارد؟ چون میّت اصلاً قابلیت برای تملک ندارد که تملیکش کند؛ تملک انسان‌ها، بله شارع ممکن است یک چیزی را تملیک میّت هم بکند اما در بین انسان‌ها ما دلیلی نداریم که ما می‌توانیم این کار را بکنیم. بنابراین آن‌جا فقط استثناء می‌شود اما هفت صورت دیگر را می‌گوییم که اشکالی ندارد حالا کسی احتیاط بخواهد بکند امر آخر.

و اما عکس آن که قابل واجد شرایط است اما این موجب نبوده است. این‌جا دیگر حالا خیلی وقت گذشته است دیگر این را می‌گذاریم برای حالا بگویم کی؟ عرض می‌کنم به این که می‌خواستیم فردا هم باشد حالا اگر آقایان هم باز می‌فرمایند باشد من حرفی ندارم باشد اما اصول خیلی افراد توفیق پیدا کردند و مشرّف شدند فلذا ما دیگر اصول را تعطیلش کردیم چون تقریباً اول یک مطلب هم بود. حالا این‌جا هم امر دائر هست به این که بیاییم فردا بخوانیم ولی مطلب تمام نمی‌شود و یا این که این را هم دیگر بگذاریم برای بعد از ان شاءالله تعطیلات پیش‌رو، یعنی می‌شود مثلاً چهارم ربیع الاول ان شاءالله. گمان کنم الثانی اُولى عند اهل البصره. فلذا است که ان شاءالله قبول باشد زیارت‌ها و اظهار ارادت‌های ان شاءالله علاقه‌مندان به سیدالشهدا ارواحنا فداه و اولاد و یاران باوفایش، و ان شاءالله این حرکت عظیم و این اظهار ارادت ان شاءالله موجب حل مشکلات جوامع شیعی و ظهور موفور السرور آقا و مولایمان، منتقم خون آن حضرت، حضرت بقیةالله الاعظم ارواحنا فدا ان شاءالله بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.